

در حاشیه گردهمایی پاریس - علی ناظر

بخش اول

شنبه 5 تیر 1389، گردهمایی دوستان و هواداران مجاهدین و شورای ملی مقاومت در پاریس، بخوبی به پایان رسید.

بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه، **تلویزیون ام 6 فرانسه**، **خبرگزاری اخبار عراق** و **روزنامه لزکو**، تعداد شرکت کنندگان به ده ها هزار نفر می رسید. **دویچه وله** بنا به گزارش همبستگی ملی از شرکت 100 هزار نفر خبر داد، که با گزارش **ولوزاکتونیل** که پیش از برگزاری مراسم از قول مهدی ابریشمچی نقل کرده بود، همخوانی دارد: «مقاومت در انتظار ۱۰۰ هزار تن در ورزشگاه ژان بوئن تاورنی برای تغییر رقم گردهمایی ۲۰ ژوئن ۲۰۰۹ که ۸۰ هزار ایرانی از چهار قاره جهان در آن گردهم آمده بودند، می باشد.»
خانم رجوی بر دفاع مطلق از ماندگاری ساکنین اشرف در عراق، تأکید داشت. وی باورهای شرکت کنندگان را چنین خلاصه کرد: «نه به فاشیسم عمامه دار، نه به سنگسار، نه به اعدامها و به قطع عضو، نه به حجاب اجباری، نه به مذهب اجباری و نه به دولت تحمیلی.»

در **اطلاعیه شورای ملی مقاومت** آمده «سخنران اصلی این میتینگ خانم مریم رجوی، رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران بود. صدها شخصیت بین المللی شامل جان بولتن، معاون سابق وزیر خارجه و نماینده سابق آمریکا در سازمان ملل، دو نخست وزیر سابق، آقای خوزه ماریا ازنار، نخست وزیر سابق اسپانیا و سید احمد غزالی، نخست وزیر سابق الجزایر و بیش از 100 نماینده پارلمان از سراسر اروپا، خاورمیانه و کانادا شرکت کرده بودند.» همچنین «در این میتینگ حمایت بیش از 3500 تن از قانونگذاران از اروپا و آمریکای شمالی از مقاومت ایران و راه حل ارائه شده توسط آن اعلام گردید.»

بدون شک، آنهایی که با مفاهیم حمایت بین المللی از نهادی در اپوزیسیون (کدام کشور و با چه برنامه ای، مهم نیست) آشنا هستند، می دانند که جلب چنین حمایتی، و ردیف کردن این تعداد شخصیت سیاسی روی صحنه، و یا حتی روی کاغذ و بدون تعهد جدی، کاریست بس دشوار و تنها از عهده نیرویی بر می آید که توانمندی های مشخصی داشته باشد. بدین خاطر باید به مجاهدین که توانسته اند چنین حمایتی را گردآورند، تبریک گفت.

در این نوشتار، به گردهمایی پاریس از چند زاویه نگاه می کنم.

مدعوبین

- هدف شرکت شخصیتهایی چون **جان بولتون** و **خوزه ماریا ازنار** در این گردهمایی چه بوده، و اصولاً نقطه مشترک آنها با آزادی ستانانی چون مجاهدین چه می تواند باشد، شایان توجه است.
خوزه ماریا ازنار، نخست وزیر سابق اسپانیا، در این گردهمایی تأکید داشت که «من از مبارزه شما برای آزادی و دموکراسی حمایت می کنم. مردم ایران به اندازه کافی رنج کشیده اند. آنها خواهان و شایسته یک دولت بهتر که به مقام مردم احترام بگذارد و آزادی های اساسی آنها را تضمین نماید هستند.» البته جای سوال است که چرا ایشان از آزادیخواهی مردم ایران دفاع می کند اما در زمان نخست وزیری تمام سعی و کوشش خود برای سرکوب جدایی طلبان «اتا» را بکار می برد. آقای ازنار یکی از سه تفنگدار اصلی (بوش، بلر و ازنار) در حمایت از طرح بوش برای حمله به عراق و اشغال آن کشور بود، که منجر به قتل هزاران هزار شهروند عراقی، و باز شدن پای جمهوری اسلامی به عراق شد. برای آشنایی با نظرات ازنار اینجا را کلیک کنید [1]، [2]، [3]، [4].
- در این واقعیت شک نداشته باشیم که این دو، مدافع جنگ و اشغال کشورها در خاورمیانه هستند، مگر اینکه منافع جهانخواران و صهیونیسم در منطقه به گونه دیگری تضمین شود.
نکته قابل تأمل شرکت این دو در گردهمایی پاریس در این است که ازنار و بولتون از راست ترین صحنه گردانان سیاست هستند. حال اینکه تاریخچه مبارزاتی اعضای شورای ملی مقاومت در نقطه مخالف با آن است. آیا شرکت آنها در این گردهمایی، بیانگر چرخش آنها از راست به چپ است، و بناگاه متوجه شده، و جهانخواران از سر ناتوانی به این جمع بندی رسیده است که سرنگونی دموکراتیک جمهوری اسلامی، به دست مجاهدین، بهترین آلترناتیو و گزینه است؟ آیا مجاهدین و شورای ملی مقاومت در حال چرخش به راست هستند؟
- اهداف گردهمایی (دلیل مجاهدین برای دفاع از اشرف) به این سوال پاسخ منفی می دهد. ساده اینکه هدف شورای ملی مقاومت از دعوت شخصیتهای راستی چون ازنار و بولتون چیزی بجز استفاده ابزاری از آنها نیست. آنها بخوبی از ماهیت راست این دو آگاه بوده، و از تبعات منفی هم پلاتفورم شدن با این دو بخوبی با خبرند. به همین شکل، تن دادن بولتون و ازنار برای شرکت در این گردهمایی نه بخاطر باورهای انساندوستانه و دموکرات منشانه آنها، بلکه تنها برای دادن روشن ترین پیام به جمهوری اسلامی است. پیام بولتون و ازنار به جمهوری اسلامی ساده است - یا موسوی و کروبی را بپذیر، یا مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی را، و البته تبعات دیگر و مرتبط با آن را.
- در این پروپسهء سوء استفاده متقابل از امکانات و توانمندی های یکدیگر، مردم با یک واقعیت روبرو می شوند - اینکه اگر شورای ملی مقاومت و مجاهدین بر قدرت تکیه کنند، دیگر کسی لازم نیست شعارهای گوش کر کننده «مرگ بر امپریالیسم» و یا «مرگ بر صهیونیسم» بدهد. دیگر کسی لازم نیست جلوی سفارت

اشغال شده آمریکا سینه خیز برود. خلاصه اینکه، شعارها و تضاد اصلی که در دهه 60 و 70 میلادی شاخص بودند، دیگر مفهوم خود را از دست داده است.

پس از شرکت این دو در گردهمایی پاریس، دیگر دلیلی برای آن شعارها و تعاریف نمی ماند. نمی توان یکروز از حمایت بولتون و ازنار برخوردار بود، و روز دیگر شعار مرگ بر امپریالیسم و مرگ بر صهیونیسم داد. پراگماتیسم در ایران آینده حرف آخر را خواهد زد. اگر «امام حسن» می توانست با معاویه «صلح» کند، و اگر «امام رضا» می توانست با خلفای عباسیه «تقیه» کند، ایران آینده هم می تواند با جهانخواران به توافقاتی برسد.

• از سوی دیگر، بخطا نمی رویم اگر بپرسیم که راست ترین شخصیت‌های دنیای سیاست از یکی از نیروهای سرنگونی طلب با تاریخچه مشخص و پنهان ناپذیری همچون مجاهدین چه می خواهد؟ و یا شاید باید سوال را از زاویه مقابل آن مطرح کنیم. سازمان مجاهدین از راست ترین شخصیت‌هایی همچون ازنار و بولتون چه می خواهند؟

برای پاسخ به این پرسش، به مثالی متوسل می شوم. در محله ای، تعدادی اوباش و معرکه بگیر آرامش و امنیت مردم محل را به هم زده اند. یکی از اهالی محل که در وجیهه المله بودن زبان زد محل است، برای رفع شر، دست به دامان چند لات و جاهل محل دیگری شده، و با پرداخت وجوهی به آنها، از آنها می خواهد که اوباش را از این محل بیرون کنند. محل پس از مدتی امن می شود. مشکل اما خودش را به شکل متفاوتی نشان میدهد. لات‌ها و جاهل‌های اجیر شده، پس از دک کردن اوباش‌ها، به این واقعیت پی می برند که اهل محل و این فرد محترم که خرج آنها را داده است، بدون کمک اینها و با توسل به توانمندی‌های خودشان، نمی توانستند اوباش را از سر راه بردارند. و اگر این فرض درست باشد، پس همین مردم محل و همین فرد محترم باز هم نخواهند توانست در آینده خود را از شر این لات‌ها و جاهل‌های اجیر شده رها کنند. با این نتیجه گیری، اجیر شدگان پس از بدست گرفتن کنترل محل و زمام امور، دیگر دلیلی برای خروج از محل نخواهند داشت. مثال زنده دیگر، تشکیل سپاه پاسداران و بسیج است. هدف رژیم از تشکیل سپاه و بسیج، حفاظت از نظام اسلامی بود. اما می بینیم که سپاه با گسترش «هژمونی» خود، رئیس جمهور منصوب می کند، خامنه ای را به کرنش و می دارد، گلوگاه‌های اقتصادی را از آن خود می کند، و شورای نگهبان و تشخیص مصلحت و مجلس اسلامی را هم دیگر به رسمیت نمی شناسد. کسی نمی تواند جلودار این «لات‌ها» بشود.

آنچه می خواهیم بگویم ساده است. شاید بولتون‌ها و ازنار‌ها بتوانند در امر سرنگونی نقش آفرینی کنند، اما این لات‌ها، فکر آینده و منافع طولانی مدت خودشان را هم کرده اند. اگر مجاهدینی که امروز از حمایت بولتون و ازنار برخوردارند، در فردای فرضی به انتظارات این لات‌ها (که جهانخواران را نمایندگی می کنند) پاسخ مثبت ندهند، آیا با مشکلاتی که جمهوری اسلامی امروز با آن مواجه است، روبرو خواهند شد؟ شک نکنیم که حمایت بولتون و ازنار بخاطر چشم و ابروی قشنگ ایرانیان نیست.

• این سناریو را هم در نظر داشته باشیم. فرض بگیریم که یک گردان سرباز پیاده، می خواهد برای تسخیر تپه ای استراتژیک وارد عملیات بشود. برای این منظور، اول باید از میدان مین جلوی رویش بگذرد. فرمانده گردان چه باید بکند؟ آیا باید پشت میدان مین بماند، و از آنجا تکان نخورد؟ آیا باید با ریسک پذیری بالا، گردان را با تلفات بالا از میدان مین بگذراند؟ البته می تواند میدان مین را دور بزند، اما فاکتور زمان از اهمیت بالایی برخوردار است، دشمن می تواند تا آن موقع به تحکیم مواضع خود پرداخته و تسخیر مواضع را غیر ممکن کند. بهترین راهکار چیست؟

• واقعیت این است که «جنبش سبز» به رهبری موسوی و کروبی نتوانست تغییری ملموس در ساختار نظام اسلامی ایجاد کند (من انتظار دیگری هم نداشتم). واقعیت این است که مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی هم نتوانست بعنوان ابزار سرنگونی نقش آفرینی کند (البته خودشان صحبت دیگری می کنند). واقعیت دیگر اینکه، جهانخواران کمر همت بسته اند تا خاورمیانه، و ایران به راست میانه متمایل شود. اهداف طولانی مدتشان چنین حکم می کند. واقعیت دیگر اینکه، جهانخواران هنوز هم امیدوارند که چرخش رژیم اسلامی به راست میانه با عملی شدن چشم انداز 20 ساله کلید خورده، و رژیم اسلامی بعنوان سهامداری کوچک به حیات خود ادامه دهد. ولی اگر چنین نشد. اگر رژیم اسلامی آماده چرخش نشود (تا 21 خرداد می خواست بچرخد، اما 29 خرداد 88 بازنگری کرد)؛ جهانخواران تغییر استراتژی (چرخاندن خاورمیانه به راست میانه) نخواهند داد، بلکه این هدف را با رژیم دیگری محقق خواهند کرد. خواست جهانخواران از ایران چرخش به راست میانه است، مهم نیست چه کسی حاکم است. به نظر من، علم کردن اتمی شدن ایران بهانه است، مشکل اصلی جهانخواران (و اسرائیل) این نیست، اگر دولت حاکم در ایران به راست میانه بچرخد. با این چرخش، تهدید «ایران اتمی» منتفی است. **احمدی نژاد** هم به این واقعیت واقف است، و به همین خاطر با ناز های شتری می گوید «ما با ۱+۵ گفت‌وگو می‌کنیم اما شرایط عوض شده است... طبیعی است اگر از آن طرف روسیه، فرانسه و آمریکا بیایند، از این طرف ایران، ترکیه و برزیل خواهند آمد؛ البته ما هم برای تبادل آماده‌ایم و خودمان سوخت ۲۰ درصد را تولید می‌کنیم.»

• سوالی که ما (بعنوان فرمانده گردان) باید از خود بکنیم این است: راست میانه با رژیم، یا راست میانه با مجاهدین؟ اگر پاسخ ما به هر دو گزینه منفی است، و اصرار داریم که باید میدان مین را دور زد، و امیدواریم که می توانیم مواضع دشمن را خودمان تسخیر کنیم، و خلاصه اگر به دو گزینه اول «نه» گفتیم، و خواهان راه حل سوم شدیم؛ اولین سوالی که باید از خودمان بکنیم این است که با کدام نیرو، با کدام سازماندهی، با کدام استراتژی، با کدام رهبر (مدیر در صحنه)، و بالاخره با چه هدف و چشم اندازی، می خواهیم به دشمن حمله کنیم؟ نمی توان گفت «مرگ بر رژیم اسلامی»، «نه به بورژوازی»، «نه به بولتون و ازنار

راست»، ... ولی به اندازه لازم و کافی هم مایه نگذاشت. نمی توان به دنبال عدالت اجتماعی و دوری از هژمونی جهانخواران بود، اما ابزار لازم را مهیا نکرد.

- در پایان، می توانیم بپرسیم که اگر می خواهیم با راست ترین تفکر همسو شویم، چرا باید راست میانه با مجاهدین را بپذیریم، و نه راست میانه با رضا پهلوی را؟ خوبی گزینه راست میانه با رضا پهلوی در این است که این گزینه همچون گزینه مجاهدین، ایدئولوژیک نبوده، تاریخچه همکاری با جهانخواران روشن و مشخص است، و از پارامتر «رهبر عقیدتی» هم برخوردار نیست. در عین حال، به این سوال هم باید پاسخ داد که جهانخواران و جان بولتون و ازنار هم با ویژگیهای فوق الذکر مجاهدین آشنا هستند، اما با این وجود، تصمیم گرفته اند که روی اسب مجاهدین شرط بندی کنند و نه روی اسب رضا پهلوی.
- می پرسیم چرا؟

8 تیر ماه 1389

بخش دوم

حمایت خارجی و راه خروجی

- در **بخش اول** نوشتیم که سلام گرگهایی چون بولتون و ازنار، به آزادیخواهانی چون مجاهدین، بی طمع نیست. هارترین بخش "سرمایه داری" یا آنقدر بیچاره و مفلوک شده که به توانمندی مجاهدین محتاج شده است، و یا می خواهد از خواستهای مترقی مجاهدین برای ایرانی آزاد، سوء استفاده کرده و با استفاد ابزاری از مجاهدین به اهداف خود برسد. در عین حال، یادآوری کردم که مجاهدین کودکانی نوپا در عالم سیاست نیستند، و از ماهیت جهانخواران بخوبی آگاه هستند. برای مجاهدین، هر ابزاری، از جمله بولتون و ازنار، اگر بتواند راهگشایی برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی بشود، وجاهت دارد. آیا این «تفکر» (هدف وسیله را توجیه می کند) با تمام اصول و نمادهایی که ما مجاهدین را با آن می شناسیم همخوانی دارد یا نه را می گذارم به عهده خوانندگان این سطور، اما تنها به این بسنده می کنم که رئال پلیتیک معنای دیگری به جز آنچه رخ می دهد ندارد.

در عین حال، به باور من، (و بقول آقای ازنار در یکی از نوشته هایش)، دنیای واقعیات مانند کامپیوتر نیست که اگر از عمل و عکس العملی، طرح و برنامه ای، بازتاب و راندمانی، و یا کارکرد و تولید خود، پشیمان و دلخور شدیم، «شناسی بازگشت» را بزیم تا همه چیز به همان حالت پیشین خود بازگردد، گویی که اصلا اتفاقی نیفتاده است.

آنچه در 5 تیر 1389 بر روی پلاتفورم رخ داد، بخش و سندی شد از تاریخچه مجاهدین، بد یا خویش را تاریخ قضاوت خواهد کرد. این نکته را مجاهدین می دانند. عکس العمل های رژیم در چند روز اخیر، و هراس رژیم از «اگر» ها بیانگر این است که رژیم هم به این نکته واقف است.

به این بخش بازگردم.

- گاهی از اوقات، وضع آنقدر بغرنج است که باید با تاکتیک «از این ستون تا آن ستون فرج است»، مسائل روی میز را حل کرده و به حداقلها که در دسترس هستند بسنده نمود. اما همین «رضایت دادن به حداقلها» هم باید بخشی از یک استراتژی (برنامه طولانی مدت) باشد. بطور مثال، همسویی با نیروهای ترقی خواه با این هدف انجام می شود که پس از سرنگونی، ایرانی آباد و آزاد و همطراز با کشورهای که متعهد به حقوق بشر هستند، داشته باشیم. در همین چارچوب، هم پلاتفورم شدن با بولتون و ازنار بازدهی تاکتیکی دارد. می توان و باید پرسید که این بازده های تاکتیکی در راستای چه اهداف استراتژیکی، عملکرد دارند؟ یا، آنچه در 5 تیر رخ داد می تواند بازدهی استراتژیک داشته باشد. در این صورت، می توان و باید پرسید آن استراتژی چیست، و تداخل و یا تضاد آن با استراتژی هارترین بخش سرمایه داری چه هستند؟

- همانطور که در سلسله نوشتار «دیدگاه سوم» و سلسله نوشتار «اصول کیست» نوشته ام، هر استراتژی می تواند با «اشتباه محاسبه»، بازده لازم را تولید نکند. از سوی دیگر می تواند کاملاً موفق باشد. در هر دو صورت، «طراح استراتژی» باید در آغاز کار و پیش از شروع، «راه خروج» را هم تعریف کند. راه خروج بدین منظور که اگر استراتژی کاملاً موفق نشد، چه باید کرد، و یا در چه شرایطی می توان تغییر راه و روش داد. با مثالی منظوم را بیان می کنم.

در عرض 7 سال اخیر، جناحی که نوری مالکی آن را نمایندگی می کند، در حق مجاهدین عملی به جز ردالت و جنایت نکرده است. در تمام این مدت، آمریکا شاهد و ناظر این جنایات بوده و گامی مثبت برای خاتمه دادن به آن برنداشته است. شریک دزد و رفیق قافله. برای عقب راندن رژیم و نوری المالکی، در عرض یکی دو سال اخیر کاندیداتوری ایاد علاوی مورد حمایت ضمنی قرار گرفته است. گروه وی با اتخاذ دو کرسی بیشتر در انتخابات عراق (اگر بشود به آن انتخابات گفت) خود را آماده تشکیل دولت جدید کرد. اما، کارشکنی های جمهوری اسلامی، و ترور ها در عراق، نه تنها ایاد علاوی را از تشکیل دولت محروم کرد، بلکه موقعیت او هر روز ضعیف تر می شود. چند روز پیش، در دیداری ایاد علاوی و نوری مالکی نشستنی بلند پایه داشتند، که در آن مذاکره برای ائتلاف بین نوری مالکی و ایاد علاوی مورد بحث قرار گرفت (آنها این را تکذیب می

کنند). در **فروردین 89**، طی یادداشتی کوتاه، اشاره کرده بودم که علاوی بنا به وابستگی اش به آمریکا، آن خواهد کرد که اربابانش بخواهند، و نمی توان به او دل بست. همچنین، نوشته بودم که آمریکا فقط به دنبال منافع ملی خودش است. یکی از راهکارها برای تضمین منافع ملی آمریکا در خاورمیانه، رام کردن جمهوری اسلامی است (نه سرنگونی آن). یکی از شرایط جمهوری اسلامی هم برای رام شدن (نه تمام شرایط) باز گذاشتن دست اراذل برای فشار بر ساکنین اشرف است (7 مرداد 88 نمونه ای از آن را مشاهده کردیم). این سطوری را که می نویسم، علم غیب نیستند. هرکس که با زد و بندهای پشت پرده ارتجاع و جهانخواران آشنا باشد (مثلا خرید سلاح از اسرائیل، و یا داستان کلت و کیک)، به این واقعیات هم که در بالا ذکر شد، آشنا است.

اخیرا شنیده ایم که آمریکا در حال **خروج کامل** از منطقه ایست که اشرف در آن قرار دارد. ساده تر اینکه، یا حفاظت از اشرف در کنترل نوری المالکی قرار خواهد گرفت، و یا علاوی که اخیرا با نوری المالکی ملاقات داشته است، حرف آخر را خواهد زد.

حال به سوال اصلی بپردازیم. آیا بولتون ها و ازنار ها توان دخالت در تضمین حفاظت از ساکنین اشرف را دارند یا نه؟ با دانش به اینکه جرج بوش پس از فشار های متعدد از سوی محافظه کاران آمریکا مجبور شد بولتون را اخراج کند، آیا تعجب آور است اگر اواما که از حزبی متفاوت با خواست های متفاوت است، به بولتون گوش نکند؟ اواما که در بحبوحه سرکوب خیزش های 88 ایران، شانه هایش را بالا انداخت و گفت که این مساله خود ایران است، امروز که می خواهد از عراق خارج شده، و به استراتژی در افغانستان بازنگری کند، آیا به حقوق انسانی و قانونی ساکنین اشرف واقعی خواهد گذاشت؟ به نظر من نه! اینها جهانخواران، سیاه و سفید، جمهوریخواه و دموکرات، بولتون و غیر بولتون هم ندارد.

بنابراین، یا بعنوان یک نیروی سیاسی فعال و مداخله گر در امور ایران، باید با جهانخواران مسامحه و تعامل کرد و بازی را با قوانین آنها به پیش برد، و یا اینکه قوانین مستقل بازی خود را روی میز گذاشت. ظاهرا، (تکرار می کنم ظاهرا) شعار هیئات من الذله، خلاصه قوانین بازی ساکنین اشرف است. در سلسله نوشتار «اصولی کیست» به این نکته اشاره کردم که «امام حسین» پیش از وقوع «فاجعه کربلا»، به مردم کوفه پیام داد که اگر او را نمی خواهند حسین راهش را کج کرده و از کربلا خارج می شود. آیا نوری المالکی همان ابن زیاد است؟ آیا آنچه در 1400 سال پیش رخ داد، که بخشی از گویش های آن بیشتر به افسانه می ماند تا به تاریخ مستند، می تواند سمبل استراتژی و حرکتی در قرن 21 میلادی بشود؟ من فکر نکنم. به نظر من، که نه مسلمانم و نه اعتقادی به این افسانه گویی ها دارم، «حسین»، «عاشورا» در تاریخ یکبار رخ می دهد. تکرار آن سناریو، آن بازده تاریخی را نخواهد داشت. در همان «اصولی کیست» به صلح حدیبیه و صلح حسن هم اشاره کرده ام. تاریخ «امامان شیعه» مملو است از «تقیه» و درگیر نشدن با جهانخواران وقت. حال اگر برگزار کنندگان گردهمایی 5 تیر فکر می کنند این چند سطری که گذشت بویی از منطق برده است، آنگاه باید به این قانونمندی «طرح استراتژی» هم پایبند باشند که هر استراتژی باید «راه خروج» داشته باشد.

به نظر نگارنده، تمام کوشش و توان مجاهدین و یاران و دوستداران مجاهدین، و حتی مخالفین رژیم که خواهان سرنگونی هستند، فقط به فقط باید در راستای خروج نام مجاهدین از لیست تروریستی آمریکا به کار برده شود. برداشتن این برجسب ناچسب، دواي خیلی از درد ها خواهد بود. تشدید کننده اختلافات موجود بین آمریکا و رژیم خواهد شد. از تکروری اروپا جلوگیری خواهد کرد. دست مجاهدین برای بیان آنچه می خواهند و آنچه باور دارند را باز خواهد گذاشت. اگر نام مجاهدین از لیست حذف شود، این بدین منظور نیست که ساکنین اشرف باید از اشرف خارج شوند. آن تصمیمی است که فقط به خودشان مربوط می شود. نظر بسیاری از دوستداران مجاهدین این است که مجاهدین چاره ای نخواهند داشت به جز این. خانم رجوی در این گردهمایی خلاف این را می گفتند. بگذاریم زمان قضاوت کند.

خواست رژیم روشن است: اینها اگر از عراق خارج نمی شوند، در اشرف اسیر و محدود، و در لیست تروریستی آمریکا باقی بمانند. آمریکا تاکنون به این **دو خواست** رژیم تن داده است - به نفعش است. به نظر نگارنده، تمام فعالیت ها، تمام گردهمایی ها، و تمام حمایت های بین المللی باید در راستای خنثی کردن این دو خواست باشد.

- تا به این نقطه به مدعوی سیاسی و خارجی پرداختم. در بخش بعدی به دسته دوم مدعوی، یعنی «مردم» شرکت کننده خواهم پرداخت.

13 تیر ماه 1389

بخش سوم

مدعویین - کمی - کیفی

- همانطور که در بخش اول آمد، گزارشها از شرکت ده ها هزار و دویچه وله از 100 هزار نفر خبر داده اند. برخی از شرکت کنندگان با این ارقام مخالفند. می گویند که این عادت مجاهدین شده که هر سال ده - بیست هزار نفری به این تعداد اضافه کنند. چند سال پیش 50 هزار، بعد 70 هزار، بعد 90 هزار و حالا هم 100 هزار. یکی مزاح کرده و می گفت تعداد آنها سال دیگر حتما 110 و یا 120 هزار خواهد بود. برخی از شرکت کنندگان بدون پرداختن به تعداد و رقم، به ملیت شرکت کنندگان اشاره می کردند. می گفتند که

تعداد قابل توجهی از شرکت کنندگان به زبانهای روسی و لهستانی و رومانی و افغانی و ... صحبت می کردند. یکی به مزاح می گفت وقتی تمام سخنرانان (بجز خانم رجوی) خارجی باشند، چرا شرکت کنندگان نباید خارجی باشند؟

به نظر نگارنده مهم نیست که تعداد 10 هزار نفر بود یا 100 هزار نفر، به نظر من مهم نیست که این تعداد همه عرب بودند یا عجم. مهم این است که چرا پس از 30 سال تبعید، پس از 120 هزار شهید، پس از هزاران مبارز شکنجه شده، و پس از خیزش مردم در ایران، باید تعداد شرکت کنندگان فقط 100 هزار نفر بشود. چرا تعداد «مخالفین فعال» پس از 30 سال دوری از وطن، نباید خیلی بیشتر از این بشود؟

• به آمار توجه کنیم. حدود 1 - 2 میلیون (کم و یا زیاد) ایرانی در 5 قاره دنیا زندگی می کنند. از این جمعیت قابل توجه، تعدادی که اول خود را منجر از رژیم اسلامی و قربانی آن می نامیدند، پس از دریافت پاسپورت و ملیت کشور میهمان، با پای خود به سفارت جمهوری اسلامی (همانکه از ستم اش به خارج کشور پناه آورده بودند) رفتند، فرم های لازم را پر کرده و رسماً تعهد سپردند. اگر این تعداد (که تعدادشان هم چشمگیر شده است) را نادیده بگیریم، و اگر آنهایی که اصولاً و اخلاقاً «اهل» سیاست نیستند، را هم به امید خود رها کنیم؛ با تمام این کم و کسرها، بازهم نزدیک به یک میلیون ایرانی/تبعیدی می ماند که نه به ایران می روند، نه پشت به سیاست کرده اند و نه مشکلی برای شرکت در تظاهراتها دارند. اما از همین تعداد قابل توجه فقط چند هزار نفر شرکت می کنند.

به آمار ایرانیان در بریتانیا نگاهی گذرا بیندازیم. تعداد آنها 42 - 45 هزار نفر است. از این تعداد، فقط 600 - 700 نفر در جلسات اپوزیسیون شرکت می کنند. ولی اگر خواننده ای، از خارج یا داخل برنامه ای داشته باشد، این رقم چند برابر می شود.

آیا برگزار کنندگان از خود پرسیده اند چرا؟ آیا هرگز به این سوال رسیده اند که اگر با علل «عدم شرکت» مردم در جلسات و گردهمایی ها علمی برخورد شود، و این دلایل بی جواب نماند، شاید، شاید دیگر احتیاجی به روس و عرب و ... نباشد. شاید، شاید لازم نباشد، 10 را 20، و 15 را 60، و 90 را 100 بخوانیم؟ به راستی، اشکال از ایرانیان مقیم خارج کشور است که «بی خیال» شده اند، یا از اپوزیسیون که فراموش کرده چگونه با مردم ارتباط ایجاد کرده، و برنامه ها و اهداف خود را ارائه داده و به زبانی گویا موقعیت خود را توضیح دهد؟

• سوالم را به گونه متفاوتی مطرح می کنم. در ایران، که داغ و درفش خوراک روز مردم است، جمعیت کثیری (برخی گفته اند 2-3 میلیون، برخی آن را نیم میلیون تخمین زده اند، هیچکدام دقیق نیست) به خیابانها ریختند و فریاد زدند رأی مرا پس بده. تعدادی از این تظاهرات کنندگان به اسارت رژیم درآمدند. برخی شکنجه شدند، برخی کشته شدند و تعدادی (مرد و زن) مورد تجاوز قرار گرفتند. اما، از رو نرفتند و بازهم در 6 دی (عاشورا) به میدان آمدند و شعار مرگ بر دیکتاتور سر دادند.

معاون وزیر اطلاعات در یک نشست داخلی، طی سخنرانی محرمانه ای که در آبان 88 انجام شده (دروغ و راست بودن این سخنرانی پای خودشان) ادعا می کند که درون نظامی ها، از جمله موسوی خوئینیها، خاتمی و رفسنجانی در طول دو سال پیش از انتخابات، این تظاهراتها را برنامه ریزی کرده، و شبکه های لازم برای بسیج این جمعیت را طراحی کرده بودند. بسیار خوب. فرض بگیریم که او درست می گوید. فرض بگیریم که در 23-29 خرداد مردم گرم بودند و نمی دانستند فریب رفسنجانی و خاتمی و... را خورده اند و فکر می کردند که با به خیابان آمدن خامنه ای سرنگون می شود. فرض بگیریم که نمی دانستند شکنجه و تجاوز در انتظارشان است؛ اما می دانستند که به خیابان آمدن یعنی چماق خوردن.

سوال این است که چرا «مردم» در داخل، چماق خوردن و مرگ و شکنجه و تجاوز را به جان می خردند تا عکس موسوی و کروبی را بالا ببرند، اما تبعیدیان در خارج کشور سالی یکبار، گردهم جمع نمی شوند؟ پاسخ بظاهر آسان است - چون برگزار کنندگان مجاهدین هستند. چون مجاهدین شعار «ایران - رجوی ...» می دهند، چون مجاهدین رهبر عقیدتی دارند، چون زنان آنان روسری بر سر دارند، چون مجاهدین از شرکت «مردم» بهره جویی سازمانی و نه «ملی» کرده و همه را به جیب حمایت از رهبر عقیدتی می ریزند، چون... نوشتن «بظاهر»، چرا که این پاسخ ساده انگارانه بوده و به ریشه نمی پردازد. به اطراف آقای رضا پهلوی نگاه کنیم. آیا اگر او فراخوان به گردهمایی بدهد، تعداد شرکت کننده بیشتر خواهد شد؟ ظواهر امر حاکی از آن است که چنین نخواهد بود. چرا؟ پاسخ بظاهر آسان است - چون او پسر دیکتاتور پیشین است. چون او سرمایه مردم را که پدرش دزدیده به مردم پس نداده است. چون او هرگز از جنایات دوران پدرش انتقاد نکرده است، چون رضا پهلوی اصولاً اهل این کار نیست، چون...

باز هم این پاسخ ساده انگارانه است. چرا که اگر به احزاب چپ (سوسیالیستی/کمونیستی) توجه کنیم، آنها هم وضع و موقعیت بهتری از این دو ندارند. ماکزیمم تعدادی که به فراخوانهای آنها پاسخ می دهند بیشتر از چند صد نفر نمی شود. حتماً چون هر روز یک انشعاب در سازمان و یا حزبشان شکل می گیرد، چون 90 درصد مردم اصلاً زبانی که آنها بکار می گیرند را نمی فهمند، چون آنقدر جملات قلمبه استفاده می کنند که شنونده نمی فهمد آنها چه می گویند، و یا چه می خواهند، چون... به نظر من این پاسخ هم درست نیست. اینها همه دلیل برای شرکت نکردن است، اما تمام پاسخ و دلیل پایه نیست. ریشه را باید در جای دیگری جست.

حال به آنچه در خرداد 88 پیش آمد دقت کنیم، و پرسیم که چرا اگر موسوی و کروبی فراخوان بدهند، خیلی از همین چپ ها، سلطنت طلب ها و مجاهد ها (بله مجاهد ها)، و خیلی از جوانانی که تا دیروز حتی اسم موسوی و کروبی را نشنیده بودند، با بستن دست بند سبز، و انداختن شال سبز در برابر سفارخانه های جمهوری اسلامی جمع می شوند. و فریاد می زنند رأی مرا پس بده، حتی اگر رأی نداده باشند. چرا؟

- چرا در ایران مردم داغ و درفش را می پذیرند تا عکس موسوی را بالا ببرند، اما در خارج، برگزار کنندگان گردهمایی ها لازم است که اتباع روسی و افغانی را به گردهمایی دعوت کنند؟ چرا؟
- از زاویه ای کاملا متفاوت به این نکته نگاه کنیم. در این گردهمایی، سه نفر که همیشه در این قبیل گردهمایی ها شرکت می کردند، و هرگز مخالفی با مجاهدین نداشتند، اینبار شرکت نکردند. این سه نفر نه زیر پایشان شل شده، و نه نقطه مشترکی با رژیم داشته و دارند (و مطمئنم که هرگز نخواهند داشت)، اما شرکت نکردند. اینها چرا؟
- به نظر من، شرکت کردن مردم در ایران، و نکردن در خارج، بخاطر دو دلیل بوده و است. اول، موسوی و کروبی و «نمایش انتخاباتی» در میان مردم امید (مجازی) آفرید؛ و دوم، مردم از اپوزیسیون نومید است. نومید از اینکه نهادهای اپوزیسیون عملا نتوانسته اند در 30 سال گذشته رژیم را سرنگون کنند؛ نتوانسته اند یک حرف مشترک بزنند؛ نتوانسته اند یک برنامه مشترک ارائه دهند؛ نومید از آنهایی که خود را محور زمان و زمین می دانند. گویی که مردم ثانیه شماری می کنند که مثلا خانم رجوی به تهران برسند، یا آقای رضا پهلوی بر تخت سلطنت جلوس بفرمایند؛ و یا رهبران حزب کمونیست کارگری (هر انشعابی) کارگران را حاکم بر حقوقشان بکنند. مردم از اپوزیسیونی چون اکثریت و توده متفر، و از این اپوزیسیون، با اینهمه گنده گویی نومید شده، و به دامان موسوی و کروبی و فریب و برنامه رفسنجانی پناه برده است. مردمی که باید نان 1000 تومانی و گوشت 28000 تومانی بخرد؛ باید کلیه بفروشد و یا کنار خیابانها بایستد تا تن فروشی کند، و می داند که باعث و بانی اینهمه گرانی و ظلم و ستم، خمینی، نخست وزیر او موسوی، و رئیس مجلس او کروبی است. می داند که رفسنجانی همانقدر جانی است که خامنه ای است، می داند که فرقی بین احمدی نژاد و خاتمی نیست. اما، نومید است. نومید از من، از تو، و از اپوزیسیون که حاضر است با بولتون و ازتار دیده شود، اما با شاعر و موسیقی دان و نویسنده و سیاستدان دگر اندیش روی یک پلانفورم دیده نشود.
- ساده اینکه، بود و نبود «امید» توانست، (و نتوانست) مردم را جذب سرنگونی طلبان کند. سالهای 60 را بخاطر بیاوریم. چند ده عضو لت و پار شده مجاهد و فدایی از زندانهای شاه آزاد شدند. طولی نکشید که گردهمایی های آنها رژیم و خمینی را به وحشت انداخت. فقط به یک دلیل. مردم به سخنان آنان، به کارکرد آنان، به مواضع آنان، به اصول آنان باور داشتند. به آنها اعتماد داشتند. به آنها امید داشتند. می دانستند، می دانستند که آنها چیزی نمی خواهند به جز آزادی برای مردم، و برای ایران. امروز مردم نومیدند. بصورت دیگری به این فرضیه نگاه کنیم. امروز (1389) جمعیت کثیری گرد رضا پهلوی و نیروهای چپ جمع نمی شود چون امیدی به آنها ندارد. نگفتم با آنها موافق نیستند (شاید خیلی با آنها موافق باشند)، بلکه امیدی به آنها ندارد. امید ندارند که این دو گروه می توانند کاری بکنند. چرا؟ چون عملکرد آنها در 20 - 30 سال گذشته، بیانگر توانمندی آنها است. عملکرد آنها در صحنه سیاست بین الملل را ارزیابی می کنند. عملکرد آنها در صحنه داخلی و مبارزات سرنگونی طلبانه را ارزیابی می کنند. اگر برابر با صفر نباشد، راندامان آن قابل توجه نیست. کارکرد آنها رژیم را به وحشت نمی اندازد (شک نکنیم که آرمان چپ رژیم را به وحشت می اندازد اگر آن آرمان بصورت ماده خودنمایی کند).
- از سوی دیگر و در همین چارچوب، به گردهمایی مجاهدین توجه کنیم. همین تعدادی که در گردهمایی شرکت می کنند (مهم نیست، هزار یا ده هزار یا صد هزار ایرانی) بیانگر این است که به همین تعداد به توانمندی مجاهدین امید دارند. همین تعداد که شرکت کرده اند (مهم نیست چند نفر) در 30 سال گذشته مشاهده کرده اند که مجاهدین دائما در تلاشند. برخورد ساکنین اشرف با اوپاش وارداتی را مشاهده کرده اند. تعداد زندانیان و جانبختگان مجاهد را شمارش می کنند. خلاصه اینکه در ارزیابی توازن قوا، به توانمندی مجاهدین امیدوارند.
- اما این نکات، هنوز به این سوال پاسخ نداده است که اگر چنین است پس چرا فقط 100 هزار نفر؟ در اینجا که داغ و درفش نیست، پس چرا فقط 100 هزار نفر (فرض می گیرم که همه ایرانی بودند که نبودند)؟ چرا اگر به توانمندی مجاهدین امیدوارند، و اگر مردم شرکت یا عدم شرکت در گردهمایی را «کیلویی» ارزیابی می کنند و هرکس نیروی بیشتر دارد بیشتر مورد توجه قرار می گیرد، پس چرا بازهم مجاهدین مجبور به دعوت غیر ایرانی می شوند؟
- به این نکته باید از دو زاویه برخورد کرد. کمی و کیفی.
- آنها که با مجاهدین آشنا هستند و یا مثل من سعی در شناخت آنها دارند، می دانند که مجاهدین به لحاظ کمی، سخت کوش و پر کار هستند. تا به هدف خود نرسند شب و روز ندارند. در سرمای سرد، هواداران آنها را در پیکت ها می بینیم؛ و در گرمای سخت عراق، ساکنین اشرف، بدون آب و دارو استوار می ایستند. هدف برای آنها مشخص است، و برای آن هدف کمکاری نمی کنند. سینه ستبر کرده، استوار و خستگی ناپذیر می کوبند تا به نتیجه برسند. دستاورد دیپلماتیکی که در بخش اول به آن اشاره شد، امضا ها، حمایت ها، «چند میلیون» امضا در عراق، و... همه بیانگر تلاش بی وقفه مجاهدین است. اما این راندامان، این آمار، این دستاوردها «کمی» است. 120 هزار شهید (توجه کنید که من فقط آمار خودشان را استفاده می کنم)، 7 سال استقامت در اشرف، چندین خودسوخته (واقعه 17 ژوئن)، ... همه و همه بخاطر باورمندی آنها به آرمانشان است، اما هیچکدام نتوانسته راهگشا باشد. هیچکدام نتوانسته مردم را مشتاق به شرکت در این گردهمایی ها بکند. چرا که این آمار و راندامان فقط «عدد» هستند. بی ارزش نیستند. ابدا! به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیستند. دیگر سازمان ها نمی تواند در همین حد راندامان داشته باشند، اما با این وجود، کارکرد مجاهدین فقط «کمی»، و در نتیجه تأثیر آن بر اذهان زود گذر است.

- مثل رابطه شکل و محتوا، دستاورد کمی، باید با توسعه «کیفی» مرتبط باشد. یکی بدون دیگری بی معنا و ناقص است.
 - به کلیه سایت ها و رسانه های غیر وابسته به مجاهدین مراجعه کنیم؛ چند تا از آنها گردهمایی 5 تیر را گزارش کرده اند؟
 - مهم نیست که خانم رجوی چقدر از آزادی اندیشه و جایگاه دگر اندیشان صحبت می کنند. مهم نیست که در برنامه شورا چند بار از آزادی اندیشه و مطبوعات سخن رانده شده است (البته ماده الحاقی که ماده ای غم انگیز است را به یاد نمی آوریم). مهم نیست که هزاران مجاهد جان در راه آزادی فدا کرده و بر چوبه دار بوسه زده اند. هیچ کدام از اینها مهم نیستند. مهم این است که در روز روزش، در آن روزی که همه چشمها به پلاتفورم خیره شده است، خانم رجوی روی پلاتفورم در کنار بولتون دیده می شود، اما در کنار دگراندیش ایرانی دیده نمی شود. مردم عادی که این گردهمایی را مشاهده می کنند، در کنار خانم رجوی فقط یک سری دیپلومات خارجی می بینند (که دل خوشی هم از آنها ندارند). ولی حتی یک ایرانی غیر شورایی هم روی پلاتفورم برای لحظه ای کوتاه ظاهر نشد، که (مثلا) میکروفن را جایجا کند. من به این می گویم رابطه (عدم رابطه) شکل و محتوا. به لحاظ جذب ایرانیان، آنچه در 5 تیر 89 رخ داد «کمی» بود، نه «کیفی».
 - اما آیا این نتیجه گیری درست است؟ آیا همین مجاهدین نبودند که پیشنهاد تشکیل «جبهه همبستگی ملی» را مطرح کردند؟ شاید بهتر باشد تا به بخشی از مصاحبه آقای مهدی ابریشمچی، که پیش از گردهمایی منتشر شد، توجه کنیم.
 - فردریک یونس (و آورزاکتوتل) در مصاحبه ای با آقای **مهدی ابریشمچی** به درستی اشاره می کند که «مقاومت مشروع» مدتی طولانی از دسته بندی بین گروههای مارکسیست، سلطنت طلب، لیبرال و سوسیال-دموکرات رنج برده است. این مقاومت مشروع به منظور برقراری یک جمهوری کثرتگرا، لاییک و دموکراتیک گردهم جمع شده است:
- ابریشمچی می گوید: «ما یک جبهه همبستگی ملی حول شورای ملی مقاومت ایران به راه انداخته ایم. این ائتلاف بسیار وسیع است و ریاست آن را مریم رجوی به عهده دارد که از یک تغییر دموکراتیک توسط مردم ایران دفاع می کند».**
- جملاتی که در بالا برجسته کرده ام را چندین بار خواندم، به کلیه موضعگیری های اخیر شورای ملی مقاومت که در دسترس هستند مراجعه کردم، و با یکی دوتا از دوستان تماس گرفتم، اما از تشکیل جبهه همبستگی ملی حول شورای ملی مقاومت که **به راه انداخته شده باشد**، گفته، نوشته و یا اطلاعیه ای نیافتم، چرا که چنین پدیده ای وجود خارجی ندارد، و یا اگر دارد، از چشم نامحرمان دور بوده است. قاعدتا، جبهه ای که «بسیار وسیع» باشد را نمی توان پشت پرده نگاه داشت. نمی توان در پشت پرده به توافقاتی رسید و به «خلق قهرمان» گزارش نکرد (وگرنه، آن جبهه به درد لای جز می خورد).
- با خود گفتم، شاید مترجم این مصاحبه، اشتباه لپی کرده، و منظور آقای ابریشمچی «راه انداخته ایم» نبوده بلکه «می خواهیم راه بیندازیم» بوده، منظور ایشان «ائتلاف بسیار وسیع» نبوده، بلکه منظورشان خود شورا بوده- «ائتلاف»ی که اکثر نیروهای منسجم و سازمانیافته آن، بجز مجاهدین، از شورا اخراج شده و یا کنار کشیده اند.
- از این نکته که بگذریم، متن مصاحبه نشان می دهد که آقای ابریشمچی به درستی به مشکلی که روی میز سرنگونی طلبان قرار دارد، آشنا هستند، و دقیقا به همین خاطر می گویند «ائتلاف بسیار وسیع»، و می گویند «جبهه همبستگی». ایشان به درستی می دانند که «امید» پس از ائتلاف وسیع بین نیروهای آزادیخواه و مترقی، جوانه خواهد زد. اما، اما...
 - چندین سال است که مجاهدین بر این طبل می کوبند، اما بازده آن به جز صدایی توخالی چیز دیگری نبوده است. و مردم پس از 31 سال زجر و ستم کشیدن، «صدا»ها را می شناسند. همانطور که در گروه های چندین هزار نفره گرد رضا پهلوی جمع نمی شوند، همانطور که فراخوانهای نیروهای چپ تعدادی کمتر از 500 نفر را جمع می کند، به همان شکل هم به «وعده توخالی» «ائتلاف بسیار وسیع» دل نمی بندند. بارها نوشته ام و پاز هم می نویسم، کار هر بز نیست خرمن کوفتن. ائتلاف وسیع، همت می خواهد. ائتلاف وسیع کار کمی نیست، یک حرکت کیفی است. باید به ریشه ها پرداخت، با انتقاد از خود، با نگرش به خود و با دراز کردن دست، بدون مطرح کردن خود، شروع کرد. مردم این انتقادات را می بینند، این دراز کردن دست را می بینند، و به آن احترام می گذارند. اگر این مردم می توانند جنایات موسوی و کروبی را نادیده بگیرند، و فریب چند انتقاد از دولت احمدی نژاد (و نه از خود و یا خمینی جنایتکار) را محک آزاد اندیشی این دو قرار بدهند، بدون شک، و با ایمان می گویم، که مردم انتقادات مجاهدین و نیروهای چپ و مترقی از خود را به روی چشم گذاشته و نادیده خواهند گرفت. در چند جمله این نکته را به پایان می رسانم. چگونه است که آقای مسعود رجوی در چندین ساعت تاریخ نگری اخیر خود، تمام نقاط مثبت و منفی تمام سیاستمداران زنده و مرده را ردیف کردند، اما حتی یک انتقاد از خود و مجاهدین نکردند؟ این حرف من نیست، این حرف تمام کسانی است که سخنان ایشان (کلاسهای آموزشی) ایشان را دنبال کرده اند. سوال می کنم. آیا در این 31 سال مجاهدین خطا کرده اند؟ آیا خطی، برنامه ای، ماده الحاقی و مصوبه شورایی، تاکتیکی، خداحافظی و یا سلامی غلط بوده، که تقصیر مجاهدین باشد؟ اگر آری، که حتما وجود دارد، چرا آقای رجوی در این کلاسهای آموزشی به آن نپرداخته است؟ مگر نمی خواهند نسل آینده آموزش ببیند؟ چرا تاریخ نگری ایشان به اسناد 30 سال گذشته «گزینه» ای بوده، و فقط آن بخش از تاریخ آموزش داده شده است که نقاط مثبت مجاهدین را برجسته می کند؟

- اشتباه گرفته نشود. آنچه در بالا نوشته شد، گلابه نیست. اینها واقعیات موجود در صحنه هستند، که یا به گوش خانم و یا آقای رجوی نمی رسد (که وای بر آنها) و یا می رسد و ایشان توجهی به آن نمی کند (که وای بر ما). رابطه شکل و محتوا یعنی این.
- به نظر من، مشکل مردم این نیست که جان بولتون و ازنار در کنار مریم رجوی سخنرانی می کنند. مشکل این است که «کثرت گرایی» در عمل دیده نشده است. «چند صدایی» برجسته نشده است. دفاع از رکن چهارم و مطبوعات (پس از تصویب ماده الحاقی در شورا) مدفون شده است. مردم شاید مفهوم تکنیکی و آکادمیک استراتژی و مبارزه قهرآمیز و سوسیالیسم و نئونکان را نفهمند، اما چشم دارند و می بینند. شاید گول وعده های موسوی را بخورند اما به مجرد تشخیص «فریب» خود را کنار می کشند. به عکس العمل مردم در قبال رهبران «سبز سیدی» توجه کنیم. وقتی که ماهیت خود را به نمایش گذاشتند، تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات کم شد.
- به گردهمایی 5 تیر باز گردم. گردآوری اینهمه حمایت درخشان است، اما رسانه های سرنگونی طلب به آن توجه نمی کنند. دعوت و شرکت چنین تعدادی از دیپلماتها و سیاسیون باید شایان توجه هر ژورنالیستی باشد، اما کسی آن را گزارش نمی کند. گردهمایی شنبه در پاریس در رسانه های سرنگونی طلب، حتی در برخی از رسانه ها که وابسته به اعضای شورای ملی مقاومت است، انعکاس چندانی پیدا نمی کند. چرا؟ خیلی وقت پیش (آذر 1387) مطلبی با عنوان **یک خبر مهم، یک برخورد سرد** نوشتم که به مذاق خیلی ها خوش نیامد. دوباره می نویسم، چرا رسانه ها در برابر اخبار مهمی که به مجاهدین ارتباط دارد، سکوت اختیار می کنند؟
- پاسخ من به این سوال ساده است. چون شورای ملی مقاومت (و مجاهدین) بجای اینکه خود را در سطح آلترناتیو رژیم معرفی کنند، خود را بعنوان یک سازمان فعال و آرمانخواه معرفی کرده اند. این دو با هم تفاوت کیفی دارد. خیلی ها نمی خواهند بدانند که یک سازمان چه می گوید، اما می خواهند بدانند که آلترناتیو نظام چه می گوید.
- هزینه برای شورا و مجاهدین سنگین است. باید مانند یک آلترناتیو رفتار کنند و نه یک نهاد سیاسی هموزن و همپراز با نهادهای سیاسی دیگر. یک آلترناتیو باید تحمل دگر اندیشان را داشته باشد. انتقادات آنها را جدی بگیرد، با آنها رابطه ارگانیکی که یک آلترناتیو مترقی با مردمش دارد ایجاد کند، و نه اینکه هرکس که با آنها مخالفت کرد را یا «تحریم» کند و یا با هزار برجسب ناجور و ناعادلانه از خود دور کنند. این رفتار، برانزده یک آلترناتیو جدی نیست. یک آلترناتیو آن می کند که دشمن نمی کند. دشمن - جمهوری اسلامی، دگراندیشان را از خود رانده است و یا در زندان شکنجه و کشته است. آلترناتیو چنین نظامی، با آغوشی باز هر دگراندیشی را بخود فرا می خواند.
- مردم، تعداد سربازان آلترناتیو را نمی شمارند (خودشان روز روزش سربازند)، بلکه دگراندیشانی که گرد آن آلترناتیو جمع شده اند را ملاک قرار می دهند. هر چه این آلترناتیو بتواند فضای بازتر را به نمایش بگذارد، تعداد جمعیت در گردهمایی ها بیشتر می شود. هر چه تعداد جمعیت بیشتر شود، احتیاج به بولتون و ازنار کمتر می شود. هر چه احتیاج به بولتون ها و ازنار ها کم بشود، جهانخواران بیشتر روی آن آلترناتیو حساب باز می کنند، و کمتر با دشمن مماشات می کنند. این ها قانونمندی است و علم غیب هم نیست.
- خلاصه اینکه، شکل خوبست، باید به محتوا پرداخت.

در بخش بعدی به محتوای سخنان و تجدید عهد خانم رجوی می پردازم.

14 تیر ماه 1389

بخش چهارم

- گردهمایی 5 تیر پاریس تنها بخاطر دو هدف تنظیم شده بود. اول نمایش قدرت که مجاهدین «هنوز هستند» و می توانند نقش مداخله گر در روابط بین الملل داشته باشند، و دوم و شاید به همان درجه از اهمیت، تیز کردن تمام توجه ها به سوی اشرف. آقای رجوی در گفتگویی که با ساکنین اشرف به مناسبت سالروز 30 خرداد داشت می گوید «این کانون شرف ماست، برآمده از انقلاب مریم [منظور ایشان انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان است].»
- شاید خیلی بر این باور باشند که اشرف با 3400 عضو که در محاصره است و هر لحظه امکان دارد مورد تهاجمی همچون 6 و 7 مرداد 1388 قرار بگیرد، آنقدرها اهمیت ندارد و یا نمی تواند اهمیت داشته باشد که اینهمه خرج و هزینه روی آن سرمایه گذاری شود. نگارنده در سلسله نوشتار «اصولی کیست» به نکاتی چند از باور مجاهدین به «اهمیت» اشرف اشاره کرده است.
- در این نوشتار به دو نکته از سخنان خانم مریم رجوی (از این پس مریم رجوی) اشاره می کنم. این باور که اشرف، مجاهدین، و کلیت «مبارزه» تنها از کانال و به رهبری مسعود رجوی امکان پذیر است و لاغیر. و دیگر اینکه، سپاه پاسداران اهرم و ابزار نگاهبانی از جمهوری اسلامی است، و اهرم و ابزار تقابل با آن، ارتش آزادیبخش (و اشرف) است.
- تا آنجا که من می فهمم، برای مجاهدین مهم نیست که چند نفر از مخاطبین شان به اهمیت «اشرف»، «مریم» و «مسعود» باور دارند و یا آن را درک می کنند. برای مجاهدین این «سه عنصر» واقعیت است.

واقعیتی که از اندیشه و ایدئولوژی آنها سرچشمه می‌گیرد. و این در دو نکته زیر، که خانم رجوی گفته اند، خودنمایی می‌کند.

○ « **به آخوندها و دست نشاندهانشان در عراق می‌گوییم آرزوی انهدام اشرف را به گور خواهید برد** »

9

○ « **در این پیکار بی‌امان، به جز لطف خدای بزرگ، بجز راهبری چون مسعود و بجز عنایت و حمایت شما چیزی ندارم. اما همینها همه چیز است** »

- پیش از پرداختن به این دو نکته که در این نوشتار بر آن تمرکز خواهیم کرد، به چند گزیده از سخنان ایشان که به این مبحث مربوط می‌شود، هم دقت کنیم.
 - « سلام به همه شما و گردهمایی با شکوهتان در چنین روز فرخنده‌یی، روز میلاد شیر پیرومند خدا امیرمؤمنان که خبر بزرگ رهایی انسان است و سرچشمه می‌توان و باید. »
 - « قیام شما پیروزی راه‌حلی است که اشرف پرچمدار آن است. »
 - « هفت سال پیش، وقتی که در شبه کودتای 17 ژوئن، صدیقه و ندا، سیاوش وار، با آتش آن توطئه درافتادند »
 - « ما هشدار می‌دهیم. از نظر مردم و مقاومت ایران در هر حمله و هجوم و خونریزی در اشرف، علاوه بر دولت عراق، دولت آمریکا و سازمان ملل و صلیب سرخ مسئول و مقصرند. و بگذارید بر سر اشرف و سلامت و حفاظت ساکنانش، از جانب مدافعانش و از جانب تمام هموطنان سوگند یاد کنیم. **بله سوگند می‌خوریم که ذره‌پی از حقوق قانونی و مشروع اشرف کوتاه. نخواهیم آمد.** »
 - « امروز شاهد انتشار بیانیه‌های اکثریت نمایندگان 23 پارلمان و سنا و بیش از 3500 نماینده از 44 کشور در دفاع از اشرف و قیام مردم ایران هستیم. 2172 شهردار فرانسوی نیز که به حمایت از حقوق اشرفیان و قیام مردم ایران برخاستند در این شمارند و بیانیه آنها برای مردم ایران برگ زرین و به یاد ماندنی است در این بیانیه‌ها، **منتخبان بیش از یک میلیارد نفر از مردم سراسر جهان به پیشواز آزادی و دموکراسی در ایران آمده‌اند** »
 - « **ما از همه چیز خود دست شسته‌ایم**، تا همه چیز برای ملت ایران به دست آید. و چنین خواهد شد. »

به آن دو نکته باز گردیم.

در بخش پیشین به پارامتر اعتماد و امید (و نومی‌دی) اشاره کردم. آقای مسعود رجوی (از این پس مسعود رجوی) در تأیید این نکته اما در قالبی متفاوت می‌گویند: «آثار سم خمینی چیست؟ بی اعتمادی، ناامیدی، انفعال، استیصال و این که آدم تقاض خمینی را هم بخواهد از ضد خمینی بگیرد» [1]. به نظر نگارنده برای دفع این «سم» باید «پادزهر» مناسب را فورموله کرد، و تا این پادزهر شکل نگیرد، درب بر همین پاشنه خواهد چرخید. پادزهر در یک کلام یعنی متضاد هر آنچه که خمینی نمایندگی می‌کرد.

عنصر اجتماعی و عنصر ایدئولوژیک

از روزی که کارزار جدید مجاهدین با جمهوری اسلامی از کانال «اشرف» شکل جدیدی گرفته است، و مجاهدین از احتمال وقوع «فاجعه ای انسانی» خبر می‌دهند، تعداد بیشمار به حمایت از ساکنان اشرف و حقوق قانونی آنها اعلام موضع کرده اند. به گزارشهایی از این تظاهرات (در سال 1388) دقت کنیم. «در پاریس، این تظاهرات با شرکت مادران شهیدان و خانواده‌های ساکنان اشرف، اعضای شورای ملی مقاومت و حامیان فرانسوی مقاومت در مقابل سفارت عراق برگزار شد.» «در لندن، هموطنان آزاده مقیم انگلستان و خانواده‌های اشرفیان با تجمع در مقابل سفارت عراق، مراتب انزجار خود را از محدودیتهای غیرانسانی علیه شهر اشرف بویژه جلوگیری از ورود پزشکان ابراز کردند.» «در واشینگتن، ایرانیان آزاده و خانواده‌های ساکنان اشرف با حضور در مقابل سفارت عراق، ضمن محکوم نمودن اقدامهای موفق ریعی، خواستار خاتمه دادن فوری به محدودیتهای دیکته شده آخوندها علیه شهر اشرف شدند.» [2] ، «آلا طالبانی نماینده پارلمان عراق از ائتلاف کردی اعلام کرد مجاهدین از حمایت کنوانسیونهای ژنو برخوردار هستند و نمی‌توان به زور آنها را اخراج کرد.» [3] ، «پارلمانت‌های عراقی بر حضور قانونی و مشروع سازمان مجاهدین تأکید کردند» [4] «کمیته بین‌المللی حقوقدانان خواستار برداشتن محدودیتهای غیرقانونی و ضدانسانی در اشرف شد» [5].

از آنجا که تعداد حمایت کنندگان (در 1388) قابل توجه و از حوصله این مطلب خارج است، از لیست کردن تمام آنها خودداری می‌کنم. تنها به این نکته بسنده می‌کنم که تعداد ایرانیان غیر وابسته به مجاهدین معدود بود، و فعال نشدن عنصر اجتماعی، در سطحی چشمگیر، خودنمایی می‌کرد. در این بخش، سعی می‌کنم به عنصر ایدئولوژیک و دلیل ماندگاری ساکنین در اشرف، و عنصر اجتماعی و گوشه ای از دلیل عدم حمایت آن بپردازم. در اینجا به دو سوال پرداخته می‌شود. چرا تعداد مدافعین حقوق ساکنین اشرف، که وابسته به مجاهدین نیستند، تا به این حد پایین است (پارامتر کمی)؛ و چه عاملی توانسته ساکنین اشرف را بر عزم شان در ماندن متقاعد کند (پارامتر کیفی). و نتیجه بگیرم که چرا این «استواری در عزم» توانسته برای عنصر اجتماعی جذاب باشد (پارامتر کیفی در ارتقا تولید و بازده کمی، کم تأثیر باشد)؟

باور به «رهبر عقیدتی»

- در چهار بخش «اصولی کیست»، «اصل مبارزه انقلابی مسلحانه»، امکانات، دستاوردها، دلایل سیاسی، و استراتژی نظامی ارتش آزادیبخش ملی ایران (ارتش) به مختصر بررسی شد. همچنین دلایل و پیش زمینه های ایدئولوژیکی ساکنان اشرف برای اصرار در ماندن در اشرف خاطر نشان شد. در همانجا، نگرانی های بسیاری از ایرانیان و فعالین سیاسی، بخصوص آنهایی که بود و نبود مجاهدین را نه از زاویه ایدئولوژی بلکه اصول مبارزاتی بررسی می‌کنند، برجسته شد. در آنجا به این «هراس» پرداخته بودم که آیا خروج معقول از اشرف باعث سرشکستگی مجاهدین، و بازدارندگی آنها از تشدید فعالیت برای سرنگونی جمهوری اسلامی است؟ آیا خروج آنها از اشرف عملی اصولی است؟ در همانجا بر این نکته تأکید کردم که تنها و تنها مجاهدین هستند که تصمیم می‌گیرند چه عملی «اصولی» است. من اصولی بودن را نه در باور «دگم» به مبارزه انقلابی مسلحانه می‌دانم، و نه در رد آن بخاطر اینکه «خشونت، خشونت می‌آفریند». به باور من، اصولی کسی است که با توجه به امکاناتش، برای رسیدن به اهدافش، عمل می‌کند.
- پرداختن به سخنان مریم رجوی بدون بررسی «ایدئولوژی»، «تفکر» و یا «باور» اعضا و هواداران سازمان مجاهدین نسبت به مریم رجوی، و نگاه ایشان به مسعود رجوی (رهبر عقیدتی مجاهدین) ممکن نیست. در این نوشتار به گوشه‌هایی از این باور اشاره می‌کنم. شایان توجه این که، نوشتار حاضر به لحاظ تحقیقی کامل نیست، چرا که گوشه‌های بسیاری نادیده گرفته شده و یا به عمد برجسته نشده است.
- برای اینکه بدانیم کجا قرار داریم، و یا چرا به اینجا رسیده ایم، لازم است که بدانیم کجا بوده ایم و چه عواملی نیروی محرکه و به جلو برنده ما بوده اند که ما را به اینجا رسانده اند.
- بر کسی پوشیده نیست که مقام مریم رجوی در میان هواداران و اعضای مجاهدین اگر «مقدس» نباشد، بی شک از جایگاه رفیعی برخوردار است. به همین نسبت و شاید در مدارجی اولی تر، مسعود رجوی نه تنها در دل تک تک اعضا و هواداران مجاهدین، بلکه تا حدودی برخی از اعضای ارشد و چپ شورای ملی مقاومت هم به ایشان با نگاهی از پایین به بالا می‌نگرند (لزوماً نه بعنوان رهبر عقیدتی، بلکه رهبر بلا منازع سیاسی). و این تازگی ندارد، و شاید ریشه آنچه در سه بخش پیشین مختصراً مورد ارزیابی قرار گرفت در همین نگاه و باور نهفته باشد.
- با توجه به اینکه در بیست و پنجمین سالگرد انقلاب ایدئولوژیک درون مجاهدین هستیم، و مسعود رجوی در 26 خرداد امسال، دلیل ماندگاری «اشرف» را «انقلاب مریم» ارزیابی کرد، لازم است که به گذشته و اسناد مجاهدین نگاهی سریع و گذرا بیندازیم.
- دفتر سیاسی، کمیته مرکزی، معاونین مرکزی و مسئولین نهاد ها، طی بیانیه ای بمناسبت «چهارمین سالگرد 30 خرداد، سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران، روز «شهدا و زندانیان سیاسی»، با تهنیت به ازدواج فرخنده مریم و مسعود» با رد «شخصیت پرستی و دیکتاتوری تشکیلاتی» تأکید کردند که «انتخاب و معرفی مریم بعنوان همتای ایدئولوژیکی مسعود و همردیف مسئول اول سازمان [...] مسعود رجوی با تکمیل کردن رهبریش توسط مریم [...] یکی دیگر از عالیترین ارمان های رهبری عقیدتی و رهائیبخش خود را به مجاهدین خلق ایران و به خلق قهرمان و پیروزمند ایران ارائه داد...» [6]. و بدینگونه، از اواسط سال 1363، که انقلاب ایدئولوژیک در درون مجاهدین زمینه سازی می‌شد، مسئولیت تصمیم گیری به عریان ترین شکل خود، از شورای مرکزی به عهده «رهبر عقیدتی» منتقل شد. نتیجتاً، شورای مرکزی ملغی و بجای آن هیأت اجرائی جایگزین شد. این تحولات در آن زمان که مبارزه چریک شهری آخرین نفس های خود را می‌کشید، و مجاهدین در حال زمینه سازی تشکیل ارتش آزادیبخش بودند، از اهمیت بالایی برخوردار بود، و آینده مجاهدین و رابطه مجاهدین و شورای ملی مقاومت را هم رقم می‌زد.
- «شورای مرکزی» تنها نهاد و صدا در پذیرش مسعود رجوی بعنوان «رهبر عقیدتی» نبود. جلال گنجه ای رهبری را «ضرورت انقلاب» ارزیابی می‌کند [7]. ابوذر ورداسبی (که در 1367 در عملیات فروغ جاویدان کشته (شهید) شد) خاطر نشان می‌کند که «در مقابل رهبری ارتجاعی خمینی، ما رهبری عقیدتی و انقلابی مجاهدین را مطرح می‌کنیم. بدون اثبات این رهبری، رهبری ارتجاعی نفی نخواهد شد» [8]. و ادامه می‌دهد «رهبری نوین، در یک کلام، یعنی از سنن دو عنصر موحد مجاهد خلق، عنصر یگانه و یکتا پرستی بوجود آمده است» [9]. شایان توجه اینکه در اینجا، صحبت از رهبری سیاسی نیست، بلکه تأکید بر روی «رهبر عقیدتی» است.

- در 6 شهریور 1372 (تصویب ماده 7 اصلاحی)، شورای ملی مقاومت (از این پس شورا)، که بنا به تعریف خودشان، نهادی غیر ایدئولوژیکی و سکولار است، مریم رجوی را بعنوان رئیس جمهور دوران انتقال انتخاب کرد. آنچه در زیر می آید متن بخشی از مراسم این انتخاب و پذیرش مسئولیت است [10].
مریم رجوی در پاسخ به ابلاغ این پیشنهاد خطاب به مسعود رجوی (مسئول شورا) می گوید «توی این نقطه چه در برابر خود مسعود، که من فقط فکر می کنم یک گوشه یا یکی قسمت بسیار کوچکی از محصولات و ثمرات خودش باشم، چه در برابر او و چه در برابر شورای ملی مقاومت، باز بعنوان بالاترین ثمره کار مبارزاتی مسعود در بیست و چند ساله مسئولیتش در مجاهدین، در برابر هر دو اینها، متاسفانه خجلم از پذیرش این مسئولیت»
- مسعود رجوی: «ما هم شورا را و هم شما را، هم سازمانهای عضو شورا را، هم ارتش آزادیبخش را، و هم تک تک رزمندگان را، اینها را برای ایران می خواهیم و برای آزادی؛ و ما این صلاحیت را در شما بعنوان یک زن سراغ کردیم... مصوبه ما الزام آور است، انتخابی هم که کردیم همین است، آیا مجاز هستید بگویید نه؟»
مریم رجوی: «شما می گوید ابلاغ می کنیم و الزام آور است؟ من تنها جوابی که می توانم بدهم، اینکه چون چیز بیشتری نمی توانم بفهمم، به اعتبار حضور خودتان و به اصطلاح شورای ملی مقاومت و در رأسش خود شما بعنوان بالاترین تضمین و پشتوانه، و بعد در بالای سرم اگر بتوانم قدم بردارم، خارج از این امکان ندارد. بازهم تقاضا می کنم که این دستور را ابلاغ نکنید...»
- همانطور که مشاهده می شود، خانم رجوی که در سال 1363 بعنوان همردیف مسعود رجوی معرفی شده بودند، در سال 1372 به شرطی مسئولیت ریاست جمهوری دولت موقت (سکولار) را می پذیرند که مسعود رجوی «در بالای سر» او قرار داشته باشد (این جمله تقریباً همان است که ایشان در گردهمایی امسال گفته اند). این اعلام موضع روشن و شفاف که در حضور تمام اعضای شورا انجام می شود، و شخصیتهای چپی همچون آقایان مهدی سامع، قصیم، روحانی و هزارخانی، و خانمها مریم متین دفتری و زینت میرهاشمی، و البته حقوقدان و مدافع حقوق بشر آقای هدایت متین دفتری با آن مخالفت نمی کنند. این حملات و «عهد»، خارج از شورا هم تکرار می شد. دشمن ارزیابی خود را داشت. عنصر اجتماعی آن را مزه مزه می کرد، و اپوزیسیون سرنگونی طلب هم تحلیل خود را ارائه می داد.
- موقعیت کنونی ساکنان اشرف و ماندگاری آنها را هم باید با توجه به همین جملات مریم رجوی، و از همین زاویه بررسی کرد. تنها کسی که می تواند (اگر صلاح بداند) ساکنان اشرف را متقاعد به ترک اشرف کند، رهبر عقیدتی آنها، مسعود رجوی است، و لاغیر.
- با توجه به این نکات است که می بایست (عدم) شرکت فعال عنصر اجتماعی و «اتحاد نیروها» را ارزیابی کرد، و پرسید که آیا چنین «اتحاد»ی با توجه به اینکه بخش بزرگی از شورا، و سازمان محوری آن - مجاهدین، به «رهبری عقیدتی» در ایدئولوژی و در عمل، معتقدند، امکان پذیر است؟
- برای یافتن پاسخی درخور و بی طرف، باید به این واقعیت پردازیم که مجاهدین نیرویی مذهبی است، که به خدا معتقد است، و برداشتها و برخوردایشان در باره هر موضوع و مقوله ای ریشه ای مذهبی داشته و «خدا» و نماینده «خدا» - رهبر عقیدتی (امام) عاملی تعیین کننده در رفتار، گفتار و کردار آنها است.
- ابوذر و داسبی برای تبیین شعار «ایران - رجوی، رجوی - ایران» چنین فورمولی را ارائه می دهد «رجوی = مریم و مسعود = رهبری نوین = یگانگی ذاتی زن و مرد و رهایی اش و حل مسائل حال و آینده انقلاب» [11]. مهدی ابریشمچی در توضیح رهبری عقیدتی می گوید «باید یک مقدار ذهن را باز کرد. باید اندیشید که مجاهدین چه مسئله ای را می خواهند حل کنند؟» [12]؛ و تأکید می کند که «سرفصل های "انتخاب ایدئولوژیک"؛ [...] همه را برهبری مسعود گذرانده ایم» [13]. مهدی ابریشمچی در تحلیل خود، در عین حال که بر واقعیت تجربه مبارزاتی مجاهدین با دو نظام اشاره کرده و آگاه بودن مجاهدین به «مضار دیکتاتوری فردی» را خاطر نشان می کند، می پرسد «حتی به قیمت اینکه قیام هم محقق نشود و انقلاب پیش نرود، باز هم باید از معرفی و مشخص کردن جایگاه رهبری، خود داری کرد؟» [14] و خاطر نشان می کند «اگر مجاهدین در این نقطه هستند و اگر انقلاب را با خودشان به اینجا رسانده اند و اگر توانسته اند این چنین به خلق خدمت کنند و اگر در فداکاری چنین افتخاراتی بدست آورده اند؛ همه و همه را قبل از هر چیز مرهون رهبری ایدئولوژیکی مسعود بوده اند و هستند.» [15].
- چنین طرز تفکر و باوری در میان بسیاری از نیروهای چپ قابل درک و مقبول نبوده و با برخوردی انتقادی روبرو می شود. در همان زمان، راه کارگر در چند شماره ارگان رسمی خود به این موضوع با دیدی انتقادی پرداخته است. «مهدی ابریشمچی عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین در سخنرانی اخیر خود که در مجاهد 255 به چاپ رسیده است، در توضیح سیستم رهبری در سازمان مجاهدین میگوید: "... طبیعی است که در پایین تر از مسئول اول و رهبری ایدئولوژیک، همه مشروط هستند و قبل از همه به مسئول بالاتر خودشان مشروط هستند. اما مسعود در بالا به کی مشروط است؟ فقط به انقلاب. او ایدئولوژیکمان مسئولی جز خدا ندارد. همه مسئول دارند یعنی مشروط هستند به مسئولشان ولی در راس رهبری اینطور نیست. مریم هم مسئول ندارد. مسعود هم مسئول مریم نیست. هر دوی اینها مستقیماً خودشان مسئولند، به هیچکس بعنوان مسئول در بالاتر از خودشان پاسخگو نیستند. بعنوان مسئول، اینها مسائل را متکی بر ایدئولوژی و اندیشه خود باید حل کنند...» [16].
- مجاهدین در پاسخ به این قبیل انتقادات و یا برخورد جریانهای متفاوت در رابطه با انقلاب ایدئولوژیک، کتابی با عنوان «دگردیسی ضد انقلابی»، که بار اصلی آن متوجه سازمان چریکهای فدایی خلق «اقلیت» بود [17]، منتشر کردند که در اینجا به محتوای آن نمی پردازم.

- مسعود رجوی در شهریور 1363 (پیش از معرفی «رهبری نوین») بمناسبت آغاز بیستمین سال بنیانگذاری سازمان مجاهدین، با منتقدین خود در اپوزیسیون برخورد کرده و می گوید «هر محصلی که دوره الفبای سیاسی را نیز از سر گذرانده باشد بوضوح می داند که ولو بزعم اینان خط مشی مجاهدین یعنی مبارزه انقلابی مسلحانه مجاهدین نیز شکست خورده و شورای ملی مقاومت هم بالفعل نابود شده باشد؛ بطریق اولی جایی برای آلترناتیو باصطلاح پرولتری ایشان (لااقل در مقطع کنونی) وجود ندارد. زیرا بدیهی است وقتی که فرضاً از شورای ملی مقاومت با تمامی پایگاه اجتماعی و ساخت تشکیلاتی و توان نظامی و اعتبار بین المللی اش کاری ساخته نباشد؛ مسلماً سخن گفتن از آلترناتیو پرولتری مضحکه ای بیش نیست.» [18].
- با توجه به گفته فوق الذکر مهدی ابریشمچی، و آنچه مریم رجوی پیش از پذیرش مسئولیت ریاست جمهوری دوران انتقال ادا کرد، و با توجه به منطق و گویشی که مسعود رجوی از 1363 به بعد برگزیده است، فعالین سیاسی از اتحاد با مجاهدین و شورا که (بنا به گفته ای) مسئول اول آن (ایدئولوژی‌کمان) به جز خدا به کس دیگری پاسخگو نباشد، دوری می گزینند.
- دشمن بیکار ننشسته و از تمام این گفته ها و انتقادات و برخوردها، آتو گرفته و به مسموم کردن ذهن عنصر اجتماعی می پرداخت. دستگاه تبلیغاتی دشمن دروغ و راست را با هم به خورد عنصر اجتماعی می داد، و مجاهدین در خنثی کردن آن گامی مثبت بر نمی داشتند.

عنصر اجتماعی و وحدت

در بخش های پیشین به این نکته اشاره شد که مجاهدین در عرض 30 سال اخیر، با تمام توش و توان خود و در راه سرنگونی جمهوری اسلامی تئوری و عمل را در هم آمیخته و با بهره وری از ایدئولوژی (برداشتی از اسلام) به مبارزه ادامه داده اند. در این نقطه نمی خواهیم به این سوال بپردازیم که چرا با تمام این مبارزات نتوانستند رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنند؟ این مقوله را به بعد وامیگذاریم. اما در این بخش می پرسیم که تأثیرات مبارزات آنها بر جامعه چه بوده، و تا چه حدی توانسته اند عنصر اجتماعی را فعال کنند؟ و چرا مجاهدین نمی توانند عنصر اجتماعی را آنگونه که لازمه امر سرنگونی است فعال کنند؟

برای شروع، شاید بهتر باشد که به گفته مریم رجوی که در بالا آمد دقیق شویم.

- در اینجا مریم رجوی روی یک نکته اساسی انگشت می گذارد - در پناه رهنمود های مسعود رجوی و چون او «بالای سر» است، این تعهد را می پذیرد. شنونده این جملات نا خواسته از خود می پرسد کسی که می خواهد به مدت 6 ماه اول دوران انتقال، کشوری به پهناوری ایران را مدیریت کند، اذعان دارد که چون چیز بیشتری نمی تواند بفهمد، به اعتبار حضور رهبر عقیدتی، اگر بتواند قدمی بر می دارد. در این نقطه است که عنصر اجتماعی، خانم مریم رجوی را دیگر بعنوان یک عضو از جامعه (رهبر سیاسی خود) نمی بیند. او عنصری ایدئولوژیک است که هر عمل و حرکتی حتی اگر به نظر خودش هم صحیح نباشد را انجام می دهد، چون رهبر عقیدتی اش حکم کرده است.
- جملات فوق الذکر خانم مریم رجوی چه در سال 1372، و یا گردهمایی دورتموند (1374) [19]، و چه در گردهمایی پاریس 1389، بی شک، برای اعضا و هواداران مجاهدین و حتی برخی از اعضای شورا که اشک در چشمانشان حلقه زده و بغض کرده بودند، قابل درک و هضم، و در جثمان آنها انقلابی است، اما خارج از مجاهدین، بنا به شواهد ملموس در طول این 25 سال (1363-1388)، این جملات و پیام نهفته در آن (با توجه به سم پاشی رژیم) نوع دیگری ارزیابی شده است. هر چند که مجاهدین بارها اعلام کرده اند که خود را آنطور که هستند وبدون هیچ شارلاتانیسم سیاسی، ارائه می دهند تا مردم از روی آگاهی بدانند که چه کسی را انتخاب خواهند کرد. مهدی ابریشمچی می پرسد «آیا کار بدی می کنیم که حرفهایمان را قبل از سقوط خمینی می زنیم؟» [20]. بی شک، ویژگی «صداقت» در دورانی که همه به هم دروغ می گویند قابل تأمل و شایان تقدیر است. بنا به این جملات، مجاهدین ماهیت اصلی خود را عیان کرده و مردم را داور قرار می دهند.
- مسعود رجوی در همین رابطه می گوید « ما باید در کمال صراحت، افراد، نقطه نظرها و برنامه هایمان را بگوئیم و بعد بگذاریم که مردم تصمیم بگیرند. این از علائم رشد و بلوغ مبارزات ملی مردم ایران برای کسب آزادی و استقلال و حاکمیت ملی است.» [21]
- و خانم رجوی (1374) در تجلیل «رهبر عقیدتی» به صراحت می گوید «اگر بپرسید که چگونه به فردای آزادی ایمان داری و به چه چیزی مطمئن می شوی و چه چیزی تردیدهایت را می زاید؟ در پاسخ، با عمق قلب و ضمیرم و با آن چه همه ایمانم در آن نهفته است، به شجره طیبه مقاومت و آزادی و نام خجسته باغبانی اشاره می کنم که نسل و سازمان و ارتش پاکبختگان راه آزادی مردم ایران را پرورش داده است: نام خجسته مسعود!» [22]
- حتی اگر بپذیریم که نام مسعود «خجسته» است، اما این یک طرف قضیه است. طرف دیگر، مردم هستند که 30 سال «امام امت»، «رهبر انقلاب» و سیستم ضد دموکراتیک اسلامی را مشاهده و تجربه کرده اند، و مجاهدین چه «شهید» داده باشند و چه نداده باشند، را از همین منظر و زاویه هراس از «تکرار تاریخ» محک می زند. برای درک بهتر از برداشت «مردم» از جمله بندی های مجاهدین و خانم رجوی، خوب است به تظاهراتی که در سراسر جهان علیه فشاری که بر ساکنان اشرف در جریان است، توجه کنیم. در هر پیکت و یا تظاهرات ایستاده، تعداد اعتراض کنندگان از چند صد نفر تجاوز نمی کند. در این نباید شک کرد که اگر

مجاهدین موانعی چون اجازه پلیس برای پیکت در مقابل سفارت، و یا سازمان ملل، و یا دیگر موانع لیجستیکی، را نداشته باشند، می توانند این رقم را به چندین برابر افزایش دهند. بطور مثال، اگر به گردهمایی های بزرگ مجاهدین دقت کنیم تعداد شرکت کنندگان از چندین هزار می گذرد (بنا به گفته خودشان، این تعداد در چند سال گذشته تساعدی بوده است). نکته ای که در اینجا مورد نظر من است توانمندی مجاهدین در سازماندهی نیست، بلکه حمایت «مردم» از جنبشی است که مجاهدین می خواهند با تعریف «رهبر عقیدتی» و تکیه بر آن، به پیش ببرند.

- به سوال اصلی باز می گردم. چرا مجاهدت، فدا و ایثار مجاهدین نتوانسته عنصر اجتماعی را بسیج کند؟ چند سطر به عقب برگردیم و حملات («عهد») خانم رجوی را دوباره بخوانیم. اما اینبار با عینکی غیر مجاهد، غیر ایدئولوژیک، و غیر وابسته به مجاهدین. به شعار ایران-رجوی-ایران نگاه کنیم. بازهم با عینکی غیر مجاهد، و غیر وابسته. در همان حال، تمام رنجی که مردم از شعار «خمینی ای امام» کشیده اند را در نظر داشته باشیم، تا به هراس واقعی عنصر اجتماعی پی ببریم. به راستی در شعار ایران- رجوی چه می بینیم؟ آیا این شعار به شنونده انگیزه می دهد؟ به شعار دیگری از مجاهدین توجه کنیم. «مریم مهربانان، می بریمت به تهران». من در اینجا نمی خواهم بگویم که این شعارها درست هستند یا نه، چرا که اگر مجاهدین و هزاران هوادار آنها این شعارها را دائما سر می دهند، حتما معتقدند که این شعارها درست هستند. اگر ساکنین اشرف حاضر به فدای جان خود با تکیه بر این شعارها هستند، حتما معتقدند که این شعارها درست است. اما سوال و نکته این نیست. نکته این است که آیا این شعارها پس از اینهمه فدا و ایثار، در سطح کشور همگانی شده اند؟ فرض بگیریم که این شعارها به لحاظ استراتژیک صحیح باشند. آیا عنصر اجتماعی توانسته خود را با این شعارها پیوند بزند؟ آیا توانسته از آنها انگیزه بگیرد؟

به نظر من، عنصر اجتماعی (به لحاظ انسانی) بی شک مجاهدت و فدای بی وقفه مجاهدین را تقدیر می کند. بی شک از شکنجه و اعدام فرزندان خلق ابراز انزجار می کند، و بی شک نمی خواهد ساکنان اشرف مورد هجوم عوامل جمهوری اسلامی قرار بگیرند، اما عکس العملها در 25 سال گذشته تأکید دارد که عنصر اجتماعی خود را «متعهد» با متن این شعارها نمی بیند و برایش انگیزاننده نیست. عنصر اجتماعی هرگز شعار «هیئات منا الذله» سر نمی دهد. عنصر اجتماعی نمی داند این «پژ ایدئولوژیک» یعنی چه، و آن لحظه که به مفهوم «ایدئولوژیک» آن پی ببرد، حاضر نیست چنین شعاری بدهد، چرا که نمی داند این شعار او را به کجا می کشاند.

تاریخ مبارزاتی تمام خلق های جهان تأکید دارد که عنصر اجتماعی به دنبال شعار همه گیر، کثرت گرا، و در رابطه مستقیم با دردها و رنجهایش است (نه غزه، نه لبنان، ... و یا نترسید نترسید ما همه با هم هستیم، و یا ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا جنگیم...). این شعارها درد و رنج مردم و شکل اعتراض شان را بیان می کند. ندوری گزیدن از خواستها و پیامهایی همچون «آزادی، دموکراسی، سرنگونی، نان، آب، مسکن، کار» و نشیندن آن از دهان نیروی پیشرو، باعث می شود که عنصر اجتماعی هرچند نگران موقعیت ساکنان اشرف باشد، خود را بخشی از جنبش ندانسته و تنها به نظاره کردن اوضاع بسنده کند.

- به نظر من، درک اینکه ساکنین اشرف خواست دیگری بجز «آزادی، دموکراسی، سرنگونی، نان، آب، مسکن، کار» نداشته، ندارند و نخواهند داشت؛ و درک اینکه ساکنین اشرف، و دیگر پیشتازان راه آزادی فقط و فقط برای «همین» جان فدا کرده و راهگشا بوده اند، تنها زمانی میسر است که این شعارها در میان فریاد «هیئات منا الذله» و یا «مریم، مسعود...» محو نشود.

به نظر من، عنصر اجتماعی نگاه می کند چه کسی خواست «آزادی، دموکراسی، سرنگونی، نان، آب، مسکن، کار» را به میدان آورده، و ناخواسته نام او را فریاد می زند. اگر مریم و یا مسعود خواست «آزادی، دموکراسی، سرنگونی، نان، آب، مسکن، کار» را همگانی کرده باشند، عنصر اجتماعی نام آنها را فریاد خواهد زد، حتی اگر مجاهدین برای عمومی کردن آن زحمت نکشند. از سوی دیگر، اگر مجاهدین خواهند جامعه را به سوی درک ایدئولوژیک از مقام مریم و مسعود و «خجسته» بودن نام آنها هدایت کنند، بازده آن یا منفی خواهد بود و یا کند و دیر هنگام.

- شعار هیئات منا الذله شعاری است انقلابی برای انقلابیون مسلمان. شعاری است که تمام خواستهای ساکنین اشرف و موضع خدشه ناپذیر آنها را در یک جمله خلاصه می کند. اما از نگاه «عنصر اجتماعی» این شعار تفاوت چندانی با بقیه شعارهای دیگر که رنگ و بوی ایدئولوژیک دارند، ندارد. حتی اگر «شهادت طلبی» منظور و مقصود مجاهدین نباشد، این شعارها، بر یک نکته تأکید دارد - این گروه، سازمان، و این شورای ملی مقاومت، یک گروه «اسلامی» است. الویت آنها «اسلام» است. هدف آنها «اسلام» است. و می دانیم که نظر مردم در باره «اسلام» (که بخواهد بر مسند قدرت بنشینند) چیست؟

- مجاهدین معتقدند که «پادزهر» جمهوری اسلامی هستند [23]. در اینجا نمی خواهم به این نکته بپردازم که آیا این ادعا به لحاظ علمی صحیح است یا نه [24]. اما مجاهدین عملا با انتخاب شعارهایی که هم به لحاظ شکل و هم به لحاظ محتوا همگون با شعارهای دیگر مسلمانان (در داخل یا خارج از جمهوری اسلامی) است، عنصر اجتماعی را به فکر واداشته اند.

- مهدی ابریشمچی در پاسخ به این «هراس» می گوید که پیش از پذیرش مسعود رجوی بعنوان رهبر، اول مسعود را در دادگاهی ذهنی به محاکمه بکشانیم [25]. مهدی ابریشمچی نادیده می گیرد که محاکمه مسعود در دادگاهی ذهنی حل کننده ابتهانات و مشکلات روزمره «مردم» نمی تواند باشد. با محاکمه کردن مسعود رجوی در «ذهن» نمی توان به رهبری او باورمند شد. مسعود رجوی تنها زمانی می تواند از «رهبر» مجاهدین به «رهبر» جنبش تبدیل شود که برای عام مشخص کند «رهبر عقیدتی» یک امر درونی مجاهدین

است و نه عمومی. به روشنی تأکید کند که «رهبر عقیدتی» موضوعی است که فقط به خود مجاهدین مربوط می شود. و اگر تمام مردم ایران او را بعنوان «رهبر عقیدتی» قبول نداشته باشند، باز هم جمهوری اسلامی سرنگون می شود، اگر «رهبری سیاسی» او را بپذیرند. در جنبشی که مجاهدین نیروی محوری آن هستند این امر اساسی نادیده گرفته شده است که «رهبر سیاسی» بایستی از «رهبر عقیدتی» تفکیک شود، چرا که این دو عنصر، به لحاظ فونکسیون و کارکرد، و به لحاظ تأثیرگذاری بر مخاطب به معنی عام، متفاوتند. «رهبر سیاسی» مردم را به هم و به اهداف جنبش نزدیک می کند، و «رهبر عقیدتی» مردم را از نیروی سازماندهنده دور می کند.

مجاهدین بجای پرداختن به «پادزهر» واقعی، با زبانی دیگر و با واژگانی متفاوت، بر همان «زهری» که خمینی مبلغ چشاندن آن بود، تأکید دارند. به عنوان نمونه، به آنچه در بالای هر بیانیه مجاهدین تا سال 1363 می آمد توجه کنیم: «بنام خدا و بنام خلق فهردان ایران». این «سوگند» سالیان درازی است که دیگر شنیده نمی شود. و پس از انقلاب ایدئولوژیک به «بنام خدا و بنام مریم و مسعود» تبدیل شده است. و یا شعار «رود خروشان خون شهیدان ضامن پیروزی محتوم خلق ماست.» با شعار «رود خروشان خون شهیدان در پرتو مهر تابان مقاومت و آزادی ایران ضامن پیروزی محتوم خلق ماست.» جایگزین شده است.

اگر این جنبش، جنبشی خصوصی بود و مجاهدین جنگی شخصی با جمهوری اسلامی داشتند، شاید تمام این تغییر و تبدیل و جایگزین شدن ها قابل فهم بود، اما از آنجایی که سرنگونی یک نظام، جایگزین کردن «زهر» با «پادزهر»، و قیامی «ملی» در نظر است و مجاهدین می خواهند در محور آن قرار داشته باشند، شعار های کلیدی نمی توانند رنگ و لعاب شخصی و سازمانی داشته باشند.

- به محتوای مصوبه شورا (جدایی دین از دولت) نگاه کنیم، و سپس به سخنان آقای رجوی در چند ماه اخیر توجه کنیم [26]. «رهبر سیاسی» که به اصل جدایی دین از دولت باورمند است، در جای جای سخنانش از اسلام نقل قول نمی آورد. در جای جای سخنان خود به مذهب «شیعه» توجه ندارد.

- می خواهم مصرأ تأکید کنم که انتظار از مجاهدین برای دوری گزیدن و یا نادیده گرفتن شعائر و باورهای ایدئولوژیکیشان، توقعی بس ارتجاعی و واپسگرایانه است. اما پخش اذان از نوع شیعی از تلویزیون سیما آزادی که باید رسانه ای «ملی» باشد، و یا برجسته کردن تولد و یا وفات ائمه و پیامبر مسلمین، در سائیتی که با عنوان «جبهه همبستگی ملی» فعال است، با اصل «جدایی دین از دولت» همخوانی ندارد. خلاصه اینکه، رئیس جمهور برگزیده آئرناتیوی که به برابری ادیان و مذاهب معتقد است، نباید در خطاب به جمعیت 100 هزار نفره، که تعدادی از آنها سنی و غیر مسلمان و بی خدا هستند، سخنرانی خود را با این جملات آغاز کند: «سلام به همه شما و گردهم آیی با شکوهتان در چنین روز فرخنده‌یی، روز میلاد شیر پیروزمند خدا امیرمؤمنان که خبر بزرگ رهایی انسان است و سرچشمه می‌توان و باید.»

- شاید کلیه این نکات در جامعه ای که بیش از 90 درصد آن مسلمان هستند مهم نباشد و یا به چشم نخورد، اما بیانگر یک نکته است و اینکه عنصر اجتماعی به این آئرناتیو و «پادزهر» توجه کرده، و آن را با آنچه که فی الواقع «زهر» «هست»، مقایسه می کند. این مقایسه چه بجا و منطقی، و چه سطحی گر و یکجانبه نگر، عنصر اجتماعی را از جنبش مجاهدین و آئرناتیو شورا دور نگاه داشته است. عنصر اجتماعی مشخصاً مطمئن نیست که آیا حمایت از این جنبش او را به همان پرتگاهی خواهد کشاند که حمایت از خمینی کشاند یا نه؟ آیا این «پادزهر» اگر بدتر از «زهر» نباشد، آیا می تواند بهتر باشد؟ و اصولاً آیا ایران آینده به «پادزهری» ایدئولوژیک نیازمند است؟

آقای مسعود رجوی به این ابهامات پاسخ مستقیم نمی دهند، بلکه انگشت اتهام را به سوی پرسشگر نشانه می گیرند «مجاهدین بدتر از خمینی» معنایش این است که، چه بخواهیم یا نخواهیم، «خمینی بهتر از مجاهدین» است [27]. حال آنکه در پروسه سرنگونی، که 30 سال بطول انجامیده و استراتژی محوری جنبش پاسخگو نبوده است، نیروی رهبری کننده و رادیکال می بایست به سوالها یا ارائه شاهد مثالها پاسخ بدهد. در غیر اینصورت، عنصر اجتماعی شکاکانه خواهد پرسید که آیا مجاهدین تحمل انتقاد را دارند؟ آیا این تحمل پذیری را در عمل نشان داده اند؟ و یا اینکه هر مخالفی را با «انگی» به سکوت کشانده اند؟

در اوائل انقلاب 1357، نشریه مجاهد ستونی بنام نامه ها داشت، آیا مجاهدین پس از درگیری مسلحانه با جمهوری اسلامی، هنوز هم خود را پاسخگو می بینند؟ آیا سایتهای مجاهدین بخش «نامه ها» که فقط نظرات و سوالات خودی ها را انعکاس ندهد دارد؟ اگر پاسخ به هر کدام از این سوالات منفی باشد، عکس العمل عنصر اجتماعی در همسویی و همگامی با آئرناتیو، و اثرات آن در تعداد تظاهرات کنندگان در مقابل سفارت عراق و جمهوری اسلامی و ... و یا گردهمایی ها مشاهده می شود.

- آنچه که مسلم است، دشمن در کمین است تا از این نوشته، یا هر نوشتار دیگری خوراک تبلیغاتی تهیه کند. خیلی وقت پیش به این نتیجه رسیدیم که کار پژوهشگران و دگراندیشان بیان آنچه که باور دارند است. هراس از عکس العمل دشمن، نتیجه ای بجز خودسانسوری نخواهد داشت. این «هراس» خود بخشی از «زهر»ی است که اندیشه های خودمحور می خواهند بر دگراندیشان تحمیل کنند. خیلی وقت است که این هراس را بگور سپرده ام.

به نظر من، رفقای مجاهد فرزندان خلق ستمدیده اند. باید از آنها حمایت کرد. باید از حقوق قانونی ساکنین اشرف دفاع کرد. باید از کارزار مجاهدین برای خروج نامشان از لیست رژیم شادکن «تروریستی» دفاع کرد. این دفاع نه دفاع از باورهای سیاسی و ایدئولوژیکیشان، بلکه از حقوق انسانی و قانونی آنها است، و تأکید بر این واقعیت که هرچند مجاهد خلق، 180 درجه در تضاد با باورهای سیاسی بسیاری از فعالین سیاسی است، و هرچند مسلمان و باورمند به رهبر عقیدتی هستند، اما تروریست نیستند. اینها فرزندان کوشای خلق ستمدیده اند، و بعنوان فعال سیاسی که در جبهه مقابل جمهوری اسلامی هستیم، باید بر این واقعیت تأکید کنیم، و

بخاطر هیچ دلیل و هدف و تضاد و اختلافی، ذره ای از آن کوتاه نیائیم. در عین حال، کمبود ها و کاستی های آنها را به روشنی مطرح کنیم.

علی ناظر

19 تیر 1389

کلیه منابع موجود و در کتاب زهر و پادزهر منتشر خواهند شد.

منبع: سایت دیدگاه